کتاب الدین

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستعان یک یا صاحب الزمان عج الله تعالی
  - توضیحات
    - توضیحات متن شهید اول و ثانی از جزوه ی استاد بزرگوار زاد حسینی استخراج شده که اثر برادر عزیزم محمد علی هراتی ست
    - با تشکر از برادر عزیزم محسن بهرامی که نسخه نموداری قابل تغییر لمعه را در سایت طلیگی تا اجتهاد قرار دادند
    - اگر در این اثر از حیث محتوی ایراد وارد باشد به حقیر برمیگردد نه بیان استاد بزرگوارم
    - این اثر برای استفاده آموزشی می باشد و هرگونه استفاده مالی از آن شرعا مجاز نمی باشد
    - نوجه
      - بیان شهیدین با رنگ مجزا مشخصاً در نمودار آمده ست
        - [أما هو المراد من الرهن] — شهید اول
      - علاوه بر متن شارح تقریبا تمام توضیحات شهید ثانی به صورت فارسی در نمودار موجود ست
    - ثواب این اثر را هدیه میکنم به روح مطهر مادر سادات صدیقه کبری سلام الله علیها به برکت" ۵ صلوات محمدی" پسند
  - مقدمه
    - از تقسیم شهید اول متوجه میشویم که دین اعم از قرض ست
      - او این کتاب را به دو بخش تقسیم کرده ست
        - دین حر — قرض
        - دین عبد
    - ثواب مضاعف قرض نسبت به صدقه
      - وَ الدِّرْهَمُ مِنْهُ بِثَمَانِيَةَ عَشَرَ دِرْهَماً مَعَ أَنَّ دِرْهَمَ الصَّدَقَةِ بِعَشَرَةٍ
  - تعریف قرض
    - عقدی جایزی که قرض دهنده جنس یا پولی را با صیغه ایجاب و قبول به مقترض میدهد
      - در این حالت عوضه این مال بر عهده قرض گیرنده ست
    - نکته
      - صحت قرض متوقف بر قصد قربت نیست
        - بلکه وصول به ثواب در آن متوقف بر قصد قربت است
      - اما صحت صدقه متوقف بر قصد قربت است
        - اگر شخص بدون قصد قربت صدقه دهد، کلا صدقه اش صحیح نیست
  - صیغه
    - ایجاب
      - (وَ الصِّيغَةُ أَقْرَضْتُكَ، أَوْ أَنْتَفِعُ بِهِ، أَوْ تَصَرَّفْ فِيهِ)
        - (وَ عَلَيْكَ عِوَضُهُ)
    - نکته
      - از عبارت لمعه بدست می آید که ایجاب و قبول هر دو باید لفظی باشد
      - وقتی عقد جائز شد، شارع در نحوه ایجاب و قبول خیلی سخت نمیگیرد
    - قبول
      - (فَيَقُولُ الْمُقْتَرِضُ: قَبِلْتُ وَ شِبْهُهُ)
  - محل بحث
    - اگر یک طرف(قرض دهنده) ایجاب را به صورت لفظی بیان کند و طرف دیگر(قرض گیرنده) به صورت فعلی بیان کند، آیا این سکفی از قبول لفظی است؟
    - جواب مصنف در دروس
      - خود قبض کفایت میکند و اذن در تصرف از جانب قرض دهنده برای قرض گیرنده می باشد
    - اشکال شارح به مصنف
      - وَ هُوَ الاكتفاء بالقبض [حَسَنٌ]
        - چون عقد (ایجاب و قبول) صورت نگرفته و صرفا قبض صورت گرفته لذا فقط مفید اباحه در تصرف است
        - ولی مفید ملکیت نیست
    - نکته
      - اذن در تصرف اعم از تملیک و اباحه در تصرف است
        - لذا استدلال شهید اول در دروس ناقص است، چون با اعم نمیتوان چیز اخص را اثبات کرد
  - شرایط قرض
    - مقدمه بحث
      - همیشه در قرض یک مال (تعریفش گذشت) رد و بدل میشود. مالک مال مُقرِض(قرض دهنده) بود
        - در ضمن صیغه قرض آنرا به ملکیت مقترض (قرض گیرنده) در می آورد
        - ولی ملکیت اش به نحوی است که باید عوض آنرا بپردازد
    - (وَ لَا يَجُوزُ اشْتِرَاطُ النَّفْعِ)
      - شرط کردن در قرض صحیح نمی باشد
    - ربا در قرض
      - توضیح درس
        - در قرض دادن حرام است که در حین قرض شرط شود، که قرض گیرنده در زمان پرداخت قرض خود، به قرض دهنده سود دهد
        - دلیل این حرمت
          - وجود روایتی است که از قرضی که به دنبال آن سود باشد، نهی شده بدین سود ربای در قرض گویند.
            - هر منفعت و زیادی در باب قرض نهی شده است
      - (فَلَا يُفِيدُ الْمِلْكَ)
        - .در صورت ربا در قرض ملکیت برای مقترض ایجاد نمیشود
    - نکته
      - (حَتَّى لَوْ شَرَطَ الصِّحَاحَ أَجمع الصحيح(جنس سالم) [عِوَضَ الْمُكَسَّرَةِ أشکسته]، خِلَافاً لِأَبِي الصَّلَاحِ)
        - البته عده ای از فقها در حالت زیادت حکمی + اشتراط جنس سالم عوض جنس شکسته را در ذیل قرض جایز میدانند
    - شروط صحت در قرض نسبت به متقاعدین
      - از شرایط صحت در قرض این است که متعاقدان هر دو کامل باشند
      - (وَ إِنَّمَا يَصِحُّ إِقْرَاضُ الْكَامِلِ)
        - یعنی
          - عاقل + بالغ + رشید + غیر مفلس + غیر مریض به موت باشند
          - .به گونه ای که شرعا از تصرف در مال ممنوع نباشند
          - اگر کامل نباشند، آن قرض باطل است
      - نکته
        - کامل» در باب معاملات با «کامل» در باب عبادات فرق دارد: در معاملات باید» حتما علاوه بر «کمالِ» باب عبادات(عقل + بلوغ) + رشید باشد + ممنوع التصرف نباشد
  - احکام قرض
    - ۱
      - (وَ كُلُّ مَا تَتَسَاوَى أَجْزَاؤُهُ)
        - متساوی در قیمت و صفت
        - (يَثْبُتُ فِي الذِّمَّةِ مِثْلُهُ)
          - .در جنس مثلی قرض گیرنده باید مثل ان را بدهد
            - كَالْحُبُوبِ وَ الْأَدْهَانِ
      - (وَ مَا لَا يَتَسَاوَى)
        - (تَثْبُتُ قِيمَتُهُ يَوْمَ الْقَبْضِ)
          - در جنس قیمی باید قیمت روز قبض را بدهد
    - ۲
      - (وَ بِهِ) أَيْ بِالْقَبْضِ (يَمْلِكُ)
        - ملیکت چگونه حاصل میشود؟
        - اقوال
          - قول مشهور: با قبض ملکیت رخ میدهد
            - شهید ثانی در تایید قول مشهور
              - قیل
                - اگر حصول ملکیت متوقف بر تصرف باشد دور رخ میدهد
                - زیرا جواز تصرف متوقف بر حصول ملکیت است
          - قول غیر مشهور: با تصرف ملکیت رخ میدهد
            - اشکال شهید ثانی به قیل
              - این دلیل صحیح نیست؛ چون که جواز تصرف به صورت کلی در همه جا متوقف بر ملک نیست
              - بلکه گاهی به واسطه رضایت و اذن مالک تصرف جایز میشود
          - اشکال به شهید ثانی
            - ... دور اتفاق نمی افتد
    - ۳
      - فسخ عقد قرض
        - محل بحث
          - اگر مقترض مالی را قرض کرد + هنوز عین مال در دستش باقی است
          - اگر مقرض(قرض دهنده) فسخ کند آن قرض را! اینجا مقترض باید همان را برگرداند یا مثل و قیمت آنرا؟!
        - اقوال
          - قول دوم
            - با تصرف ملکیت رخ داد
            - .باید همان مال را بدهد. زیرا هنوز مالک نشده است
          - شهید اول
            - ملکیت با قبض رخ میدهد
            - (قلتُ: مقترض [رَدُّ مِثْلِهِ)
              - دلیل
                - چون با قبض ملکیت رخ داد مثل یا قیمت را میدهد .
                - ولی اگر خواست میتواند همان عین را بدهد اما مجبور نیست که عین را بدهد
            - احتمال دیگری در مسئله توسط شهید ثانی
              - زمانی که ملکیت با قبض حاصل شد
              - يُمْكِنُ الْقَوْلُ بِذَلِكَ
                - بنابر اینکه قرض یک عقد جائز ست
                - یکی از شرایط عقد جائز بازگشت عوض به مالکش است زمانی که فسخ میشود
                - مثل هبه که باید در فسخ عین را پس دهیم
                - ... و در بیع به وسیله خیار
    - ۴
      - (عدم لزوم وفای به مدت زمان پس دادن قرض)
        - در این حالت اگر قرض دهنده دوست داشته باشد که عین مال را پس بگیرد اما چون ملکیت صورت گرفته قرض گیرنده مختار ست
        - (وَ إِنْ كَرِهَ الْمُقْرِضُ)
          - یعنی
            - اختیار مسئله دست مقترض است - که عین را بدهد یا مثل را - نه مقرض
          - علت تخییر
            - ملکیت در قرض - مشغول شدن ذمه مقترض
            - حق را در ذمه بردیم و هرجا حق در ذمه یعنی امر کلی برود، تخییر نیز حاصل میشود
        - محل بحث
          - .اگر در ضمن عقد قرض + زمان و مدتی را برای مال القرض شرط کنند
          - وَ لَا يَلْزَمُ اشْتِرَاطُ الْأَجَلِ فِيهِ
            - برای مقرض وفای به این شرط لازم و واجب نیست
        - دلیل
          - قرض از عقود جایز است
            - شرط مانند جزء(= ایجاب + قبول) است
          - شرط در ضمن عقد جایز واجب الوفاء و لازم الوفاء نیست
            - همانگونه که جزء عقد جائز الزام آور نیست + شرط آن هم الزام آور نیست
        - مثال
          - (مثال برای مال القرض (لا له
            - .مثل اینکه شرط کنند مقترض یک ماه بعد از عقد، قرض را پرداخت کند
            - در اینجا بر مقرض لازم نیست که یک ماه صبر کند و هر وقت بخواهد میتواند مطالبه قرض را بکند
          - (مثال برای (لا لغیره
            - عقدی که طلب شخصی از ذمه دیگری بار میشود
            - مثلا مقترض جنسی را به مقرض فروخته است که ثمن آن را از مقرض میخواهد، مقرض) میتواند در ضمن عقد قرض، شرط کند که این مال را به تو قرض میدهم به شرط آنکه ثمن آن جنس را تا یک ماه دیگر تأخیر بیاندازی در این صورت نیز وفاء به شرط لازم نیست و مقترض میتواند یک ماه صبر نکند بلکه هر موقع خواست می تواند طلب خود را از مقرض مطالبه کند)
        - نکته
          - اگر شرط ضمن یک عقد لازم باشد صحیح ست و باید به آن عمل کرد
            - مثل بیع و اجاره
              - اجاره به شرط قرض
  - الْأَوَّلُ الْقَرْضُ
  - احکام مطلق دین
  - خرید و فروش دیون
  - اگر کافر ذمی مدیون به مسلمان باشد
  - نقد شدن دیون به وسیله موت یا حجر
  - بدهکار
  - مدعی اعسار
  - محجور
  - حذفی
    - الْقِسْمُ الثَّانِي - دَيْنُ الْعَبْدِ

کتاب الدین

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستعان بک یا صاحب الزمان عج الله تعالی
  - توضیحات
    - توضیحات متن شهید اول و ثانی از جزوه ی استاد بزرگوار زاد حسینی استخراج شده که اثر برادر عزیزم محمد علی هراتی ست
    - با تشکر از برادر عزیزم محسن بهرامی که نسخه نموداری قابل تغییر لمعه را در سایت طلبگی تا اجتهاد قرار دادند
    - اگر در این اثر از حیث محتوی ایراد وارد باشد به حقیر برمیگردد نه بیان استاد بزرگوارم
    - این اثر برای استفاده آموزشی می باشد و هرگونه استفاده مالی از آن شرعا مجاز نمی باشد
    - توجه
      - بیان شهیدین با رنگ مجزا مشخصاً در نمودار آمده ست
        - [ما هو المراد من الرهن]
          - شهید اول
      - علاوه بر متن شارح تقریبا تمام توضیحات شهید ثانی به صورت فارسی در نمودار موجود ست
    - ثواب این اثر را هدیه میکنم به روح مطهر مادر سادات صدیقه کبری سلام الله علیها به برکت" ۵ صلوات محمدی" پسند

اَلْأَوَّلُ اَلْقَرْضُ

- مقدمه
- تعریف قرض
- شرایط قرض
- احکام قرض
- احکام مطلق دین
  - مقدمه
    - دین اعم از قرض ست لذا مطالب مطروحه مختص به قرض نیست
      - چه قرض باشد + چه معامله سلف باشد + چه معامله نسیه
  - ۱ وَ یَجِبُ نِیَّةُ اَلْقَضَاءِ
    - کسی که مدیون است + بر او واجب است که قصد پرداخت دین خود را داشته باشد
      - چه قدرت و توان مالی برای پرداخت داشته باشد و چه قدرت بر پرداخت نداشته باشد
    - چه طلبکار حاضر باشد و غائب
    - علت وجوب
      - این نحوه قصد و عزم؛ مقتضای ایمان شخص مؤمن است
      - .همانگونه که مؤمن باید قصد انجام واجبات و ترک محرمات را داشته باشد
    - پس اگر نیت نکند حرام تکلیفی مرتکب شده و گناه کرده
      - اما حرام وضعی یعنی باطل یا صحیح بود در اینجا لحاظ نمیشود
    - نیت قضا یعنی
      - به معنا عزم بر اداء کرده باشد، زمانی که قادر بر دین باشد
  - ۲ وَ عَزْلُهُ[جدا شدن آن دین] عِنْدَ وَفَاتِه
    - یعنی وجوب جدا سازی دین از اموال در آن لحظاتی که دم آخر زندگی و نزدیک به مرگ است
    - نکته
      - علت وجوب جداسازی آن اموال و دین این است ¬ ورثه در آن تصرف ننمایند
  - ۳ وَ اَلْإِیصَاءُ بِهِ لَوْ کَانَ صَاحِبُهُ غَائِبًا
    - واجب ست
      - بر او واجب ست که وصیت نماید که آنرا به صاحبش بازگرداند
      - (در وصیت به دین + وصی شخصی مورد اطمینان باشد (ثقه
    - نکته
      - !در برخی موارد (مثل جایی که انسان میداند مرگش حتمی است) وصیت واجب است نه مستحب
      - علت وجوب جداسازی آن اموال و دین این است ¬ ورثه در آن تصرف ننمایند
  - ۴ وَ لَوْ جَهِلَهُ وَ یَئِسَ مِنْه تَصَدَّقَ بِهِ عَنْهُ
    - .اگر مدیون طلبکار را نشناسد + نتواند او را پیدا کند + از یافتن او مأیوس شود
    - اقوال
      - مشهور
        - باید آن مال را از طرف مالکش صدقه دهد
      - قول دوم
        - باید آن مال را به حاکم شرع دهد چونکه صدقه دادن آن مال تصرف در مال غیر است + این تصرف ممنوع است
      - شهید ثانی در نقد قول دوم
        - صدقه دادن از سوی آن شخص غائب، احسان و نیکی به او است
          - ادله ای داریم که احسان کردن از طرف دیگران جایز است
        - اگر بعدا مالک اصلی یافت شود
          - یا راضی به آن صدقه نیست؛ پس باید صدقه دهنده عوض آنرا به او بدهد
          - یا راضی به آن صدقه است؛ پس نفع به آن مالک رسیده است
        - و اگر اصلا مالک یافت نشد
          - آن صدقه داده شده بیشتر منفعت دارد تا اینکه آن مال در دست بدهکار باقی بماند
          - چونکه: اگر مال را جدا کند + همچنان نگه دارد + چه بسا در معرض تلف قرار بگیرد
    - تذکر
      - اگر در نگه داری کوتاهی نکرده باشد + ان مال تلف شده باشد + ضامن هم نیست + حق طلبکار از او ساقط است
      - ،لذا در نتیجه هیچ نفعی به طلبکار نمی رسد. بخلاف اینکه اگر از طرف او صدقه داده شود
        - .حداقل نفع معنوی عائد طلبکار خواهد شد
    - نظر نهایی شهید ثانی
      - مخیرست بین
        - صدقه
        - ارجاع به حکم شرع
        - ابقاء در یدش تا صاحبش پیدا شود
  - ۵ وَ لَا تَصِحُّ لا تجوز قِسْمَةُ الدَّیْنِ
    - اگر الف و ب از مالی که مشترک بین آن دو است به صورت شراکتی
      - یک میلیون تومان به جیم و دال قرض دهند
        - هر نصف مال را دارند
    - در این حالت صحیح نیست که قبل از اخذ تمام بدهی، آن را بین خود تقسیم کنند
    - حالت صحیح
      - هر آنچه که از بدهکار اخذ شود برای هر دو است به نحو شراکت
        - و هر آنچه که تلف شود از جیب هر دو رفته است
  - ۵ (بَلْ الْحَاصِلُ مِنْهُ لَهُمَا وَ التَّاوی) (مِنْهُمَا)
    - هر دو شریک باید در سود ضرر باهم شریک باشند
  - تذکر
    - .بعض از فقها دو روش از حیله شرعی برای تقسیم صحیح دین مشترک بیان کرده اند
      - حواله
        - هریک از طلبکاران + سهم خودش را که در ذمه بدهکاران است + به دیگری حواله دهد
      - صلح
- خرید و فروش دیون
- اگر کافر ذمی مدیون به مسلمان باشد
- نقد شدن دیون به وسیله موت یا حجر
- بدهکار
- مدعی اعسار
- محجور

اَلْقِسْمُ الثَّانِی - دَیْنُ اَلْعَبْدِ

حذفی

بسم الله الرحمن الرحیم

توضیحات

المستمان یک یا صاحب الزمان منج الله تعالی

- مقدمه
  - تعریف قرض
  - شرایط قرض
  - احکام قرض
  - احکام مطلق دین

کتاب الدین

اَلْقَوْلُ الْقَرْضُ

خرید و فروش دیون

مهم

- مقدمه
  - خرید و فروش دیگ طلاک باشکن
    - آیا این معامله صحیح ست یا خیر؟
  - آیا دیون را نیز میتوان خرید و فروش کرد؟
    - خریدار دین چه مبلغی را میتواند از مدیون بگیرد
      - کمتر
      - همان مبلغ
      - بیشتر
    - شهید ثانی
      - بحال
        - باء مقابله یعنی درمقابل ثمن حال. یعنی حالات ۱ تا ۴ را در بر میگیرد
        - چون شهید اول بحال را مطلق آورده
        - پس موارد زیر را در بر میگیرد
      - خریدار
        - به خود مدیون
          - (بیع دین علی من هو علیه)
        - به شخص ثالث
          - (بیع دین علی غیر من هو علیه)
      - زمان
        - دین حال
          - چه مدت آن دین سرآمده باشد
        - موجل
          - و چه مدت آن هنوز سر نیامده باشد
      - مصداق
        - کلی فی الذمه
        - معین
    - مبیعات دین را به ثمن حال و نقد فروخت
- اقسام بیع دین به دین
  - ۱ (بیع دین حال أ- نقد أ - به ثمن حال معین (مثلا این کیسه برنج
  - ۲ بیع دین موجل أ- مدت دار أ - به ثمن حال معین
  - ۳ (بیع دین حال - به ثمن کلی (مثلا به یک دویست هزار تومن
  - ۴ بیع دین موجل - ثمن کلی
  - ۵ بیع دین حال - به ثمن موجل
  - ۶ بیع دین موجل - به ثمن موجل
    - بیع دین به دین ست و باطل
- الاول
  - طبق نظر مشهور
    - چهار مورد اول صحیح است - اما دو قسم آخر باطل است
  - طبق نظر شهید ثانی
    - ادعا میکند باتوجه به دلیل شهید اول و مشهور باید هر شش مورد باطل باشد
- و بیع بیعه بحال
  - آیا این بیع صحیح است؟
  - اشکال مقدر
    - امکان قبض مشتری تا زمان سررسید دین نیست. بر بدهکار نیز پرداخت زودتر از زمان سررسید. واجب نیست
    - از شروط صحت بیع این است که امکان قبض مبیع وجود داشته باشد
  - الف
    - جواب اشکال مقدر
      - لا یمتنع تعذر قبضه حال البیع من صحته لأن الشرط إمکانه فی الجملة لا حالة البیع
      - صرف امکان قبض ولو بالقوه کافی است برای این که بیع صحیح باشد و لازم نیست حتما بالفعل باشد
  - شارح
    - لا فرق فی بیعه بالحال بین کونه مشخصا و معینا علی الأقوی
      - در بیع دین به ثمن حال و نقد - فرقی ندارد که آن ثمن معین باشد یا مضمون و کلی؛
  - دلیل
    - ب
      - اصل
        - مقدمه
          - نسبت به اینکه ثمن جزئی معین حال باشد، شک نداریم
          - اما نسبت به اینکه ثمن مضمون و کلی هم داخل در حال باشد شک داریم؛
        - منظور اصالة العموم است
          - دلیلی هم نداریم که بیع به کلی از عمومش خارج شده است
          - بنابراین این مورد مشکوک نیز تحت عام همچنان باقی می ماند
      - ت
        - مقدمه
          - ادله عامه مانند احل البیع و ... دال بر صحت این قسم از بیع(مبیع حال و ثمن کلی) هستند و دلیل و وجهی بر بطلان وجود ندارد
          - (الان ما به دنبال این هستیم که اثبات کنیم که اینجا(ثمن موجل هم از موارد بیع به دین است تا حکم به بطلان آن بدهیم
        - طبق نظر مشهور
        - عدم صدق اسم الدین علیه
          - ص
            - بر کلی در ذمّه اطلاق دین نمیشود
            - للاصل
          - ک
            - در حال عقد هنوز آن ثمن به ذمه مشتری ثابت نشده تا اسم دین بر آن نهاده شود
            - بلکه بعد از عقد آن ثابت میشود
          - ک
            - در حالیکه در بیع دین به دین
            - ثمن و مبیع قبل از عقد به صورت دین در ذمه ثابت ست
          - ن
            - پس ثمن موجل همانند کلی فی ذمه از موارد بیع دین به دین نیست
- الاول
  - جایی که ثمن موجل باشد
    - شهید اول: مصداق بیع دین به دین هست
      - باطل ست
    - شهید ثانی: مصداق بیع دین به دین نیست
      - صحیح ست
    - این مورد از مصادیق بیع دین به دین نیست
      - زیرا مبیع و ثمن باید قبل از عقد در ذمه ثابت باشد
      - بر کلی در ذمه اطلاق دین نمیشود
    - قبل از عقد
      - لِأَنَّ الدَّیْنَ الْمَمْنُوعَ مِنْهُ
        - آن دینی است که به سبب عقد، عوض قرار گیرد در حالتی که دین بوده نه اینکه بعد العقد دین شود
    - اشکال اول
      - اما کان عوضا حال کونه دینا بمقتضی تعلّق الباء به
        - به مقتضای باء بحال
          - این ست که قبل از عقد در ذمه دینی ثابت باشد
      - و المضمون أی: موجل : عند العقد لیس بدین
        - در حال عقد هنوز آن ثمن به ذمه مشتری ثابت نشده تا اسم دین بر آن نهاده شود
      - إنما یصیر دینا بعده أ: عند العقد فلم یتحقّق بیع الدّین به
        - بلکه بعد از عقد ثابت میشود
    - و لأنّه یلزم مثله فی بیعه أ: دین أ بحال
      - اگر بمفاهیم ملاک در بیع دین به دین بعد عقد باشد
      - در حالیکه مشهور می گویند: این بیع دین به دین نیست و صحیح است
      - پس در جایی که معامله با ثمن نقد کلی است نیز صدق میکند و معامله باید باطل باشد در صورتیکه صحیح ست
      - مثلا خریدار میگوید: ثمن در انبار است و الان میروم بیاورم
    - و الفرق غیر واضح
      - در این حالت فرق بین ثمن کلی فی ذمه با ثمن موجل معلوم نیست
      - لذا شهید ثانی تمام ۶ مورد را باطل می داند
    - بعد از عقد
      - اشکال دوم
        - دعوی إطلاق اسم الدین علیه
          - إن أرادوا به أ: ثمن موجل
        - ۱
          - بر غی ادعا کرده اند که اسم دین بر ثمن موجل اطلاق میشود
            - اگر منظور قبل از عقد بیع سبب این را قبول ندارید
              - قبل العقد قمشنوع
            - اگر منظور شان بعد از عقد سبب اسم دین به صورت مشترک به نقدی که کلی فی ذمه باشد و ثمن موجل اطلاق میگردد
              - أو بعده فمشترک
        - ۲
          - و إطلاقهم له علیه عرفا إذا بیع به قیلولون: باع فلان ماله بالدین مجازا یقصد أن الثمن یجی فی ذمته دینا بعد البیع
          - لو اعتبر هذا الإطلاق أ: جاء مثله فی الحال إذا لم یقبضه خصوصا إذا أنهله به من غیر تأجیل
        - ۳
          - اگر چنین اطلاقی صحیح باشد باید مثل همین اطلاق را درمورد ثمن نقد کلی فی ذمه نیز صادق بدانیم
          - در صورتی که بایع ثمن مذکور را دریافت نکرده مخصوصا اگر بایع درمورد آن ثمن به مشتری مهلت دهد بدون اینکه مدت تعیین کند
    - توضیح اشکال شارح به مشهور
  - اشکال شهید ثانی به مشهور
    - نکته
      - این بحث ربطی به مشتق اصولی نیز دارد
      - جایی که میگوییم آیا قبل از اینکه فرد مهندس شود میتوان او را مهندس نامید
    - مقدمه بحث
      - اینجا با سه نفر طرف هستیم
      - طلبکار و بدهکار و مشتری
    - و بزیادة عن قدره
      - به جواب این سوال پرداخته نمی شود
    - محل بحث
      - اگر مشتری از طلبکار ۹کیلو خرما را، به اندازه کیلو خرما بخرد. آیا این معامله صحیح است؟ ۱۰
      - آیا نز بدهکار لازم ست این مقدار زیادی را به مشتری بدهد؟
        - خیر بر بدهکار پرداخت مقدار زیادی لازم نیست
    - محل بحث
      - اگر طلبکار دین خود را به کمتر بفروشد مثلا ۱۰ کیلو خرما را به قیمت ۸ کیلو بفروشد؟
      - آیا بر بدهکار لازم ست همان مقدار دین را بدهد یا باید به همان اندازه که مشتری دین را خریده بدهد؟
    - و تفصیلا
      - الا أن یکون ربویا
        - یعنی شرایط ربا پیش بیاید
- الاول
  - یعنی واجب نیست همه دین را کامل بدهد اما میتواند بدهد
  - نظر مشهور
    - حق ندارد کمتر بدهد ولو اینکه طلبکار ان دین را به مبلغ کمتری به مشتری فروخته است
    - این دو روایت مخصص ادله عامه ست که مشهور براساس آن فتوی دادند
    - شهید اول
      - ایخلاف نظر مشهور
        - (علی روایة محمد بن الفضل عن أبی الحسن الرضا علیه السلام)
        - و قریب منها روایة أبی حمزة عن الباقر علیه السلام
    - نظر شهید ثانی
      - به ضعف سند
      - اشکال میکند
        - اولوا بالعفو
        - عموم ادله
      - حمل علی
        - مراد از بیع در روایت
          - صحیح نمی باشد
          - اگر معنا مجازی باشد
            - الضمان مجازا
              - کلمه بیع و شرا مجازا به معنای ضمان به کار رفته ست
            - یشبهه بالبیع فی المعاوضة
              - علاقه مجاز مشابهت ست چون ضمان نیز نوعی معاوضه ست
              - مجاز،علاوه بر مشابهت نیاز به قرینه دارد
                - با بررسی مجموعه ادله را میفهمیم که باید همه دین را بپردازد پس به این معنا در روایت نیست
                - باید ببینیم در روایات جایی هست که طرفین بعت و اشتریت را به معنای ضمان اراده کرده اند
          - در جایی کاربرد دارد که بیع فاسد باشد
          - اگر معنا حقیقی باشد
            - فساد البیع. امرا و غیره
              - بر مدیون واجب است که با اذن بایع همان میزان که مشتری به بایع مال داده و با او معامله کرده به مشتری بپردازد
              - و باقی مانده آنرا به شخص بایع بدهد
            - منظور این بخش از روایت که ذمه المدیون از باقی مانده بری است
              - لازم نیست که مدیون آن زیاده را به مشتری بپردازد - بلکه باید آنرا به خود بایع بدهد
            - بنابر ادله عامه باید کل دین یا بدهی را پرداخت کند
              - با رعایت دو شرط
                - شرایط ربا را لحاظ کرده تا ربا رخ ندهد
                - در غیر مصالحه، شرایط بیع صرف هم لحاظ شود
    - (ومنع ابن ادریس من بیع الدین علی غیر المدیون)
      - ابن ادریس بیع دین به غیر مدیون یا صحیح نمی داند
        - ایشان در آنجا برای استدلال کلام خود تقسیمی را ذکر می کنند
          - که شهید اول آنرا تمام نمی داند
      - (و المشهور الصحة)
        - مطلقا لعموم الادلة
    - شهید اول گفت
      - و بیع بیعه بحال
        - بیع دین به دین نقد صحیح است
          - اعم از این است که دین را به مدیون یا غیر مدیون بفروشد
    - خارج از کتاب
      - معلوم است این جا شهید اول سند روایت را قبول کرده است. چون متن روایت را در فتوی خود آورده است
      - و از نظر فقهاء معاصر نیز این روایت اول مورد قبول و صحیح است
      - ضمن اینکه اگر ضعیف باشد، شهرت عملی جابر ضعف سند خواهد بود
- خلاصه
  - نظر شهید اول
    - بیع دین به دین در صورتی که حال باشد صحیح ست چون امکان قبض مبیع وجود دارد
      - لذا چهار حالت منصور دین حال و موجل با ثمن حال صحیح ست
    - اما دین حال با موجل با ثمن موجل بیع دین به دین و باطل ست
      - از شروط صحت بیع، امکان قبض مبیع ست.که تا زمان سررسید دین نیست
        - پس باطل ست
  - اشکال شهید ثانی
    - اگرملاک دین به دین
      - قبل عقد باشد
        - صرف امکان قبض ولو بالقوه برای صحت بیع کافی است
        - ثمن موجل وارد در موارد دین به دین نمیشود
          - اولا
            - بر کلی در ذمّه اطلاق دین نمیشود
          - ثانیا
            - در حال عقد هنوز آن ثمن به ذمه مشتری ثابت نشده تا اسم دین بر آن نهاده شود بلکه بعد از عقد آن ثابت میشود
      - بعد عقد باشد
        - ثانی فاسدش بزرگ است
          - در حالیکه مشهور می گویند: این بیع دین به دین نیست و صحیح است
        - در این حالت
          - در جایی که معامله با ثمن نقد کلّی در ذمه ست صدق میکند و معامله باید باطل باشد در صورتیکه صحیح ست
          - مثلا خریدار میگوید: ثمن در انبار است وزمان می برد تا بیاورم
    - خلاصه
      - و الفرق غیر واضح
        - در این حالت فرق بین ثمن کلی فی ذمه با موجل معلوم نیست
        - لذا شهید ثانی ۶ مورد را باطل می داند

- اگر کافر ذمی مدیون به مسلمان باشد
- نقد شدن دیون به وسیله موت یا حجر
- بدهکار
- مدعی اعسار
- محجور

خاتمه

القسم الثانی - دین العبد

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستعان یک یا صاحب الزمان عج الله تعالی
  - توضیحات
- کتاب الدین
  - مقدمه
  - تعریف قرض
  - شرایط قرض
  - احکام قرض
  - احکام متعلق دین
  - خرید و فروش دیون
  - الأوّلُ القَرْضُ
    - اگر کافر ذمی مدیون به مسلمان باشد
      - و لَوْ باعَ الذِّمّیُّ مَاءً- ثمن [لا یَمْلِکُهُ المُسْلِمُ]
        - اگر کافر ذمی بخواهد دین خود را با ثمنی که مسلمان مالکش نمیشود(از راه معامله بر روی خمر یا خنزیر بدست آمده)؛ بپردازد
      - [ثُمَّ قَضَی مِنْهُ دَیْنَ المُسْلِمِ صَحَّ قَبْضُهُ]
        - بر مسلمان صحیح و جایز است که آن پول را برای طلب خود قبض کند
        - پس ثمنی را که از این راه بدست آورده مالک است و می تواند با آن ثمن بدهی خود را تسویه کند
          - شرایط ذمه
            - تا زمانی که معاملات خودرا مخفیانه انجام داده باشد
      - دلیل
        - کافر زمانی که در ذمه اسلام قرار میگرد، اموالش محترم میگردد. و او مالک اموالش می باشد
        - و شارع معاملاتش را تثبیت میکند و او مالک معاملات خود می باشد
      - نکته
        - البته اگر تظاهر نماید از ذمه خارج ست و وآن پول دیگر ثمنی نتواند جایگزین دین شود
        - أو لَوْ شاهَدَهُ(ه: هذا البیع
          - ولواینکه مسلمان اورا مخفیانه دیده باشد بازهم از شرایط ذمه خارج نمیشود
    - نقد شدن دیون به وسیله موت یا حجر
      - دیون حال میشود
        - (وَ تَحِلُّ)
          - بدهکار یا مدیون
            - (قول اول (نظر مشهور
              - (اِذا ماتَ المَدیُونُ)
                - همه این دیون بعد ازموت مدیون، حال میشود
              - در این مسأله فرقی ندارد که آن دین
                - سلم باشد (بدهی میت سلم باشد، یعنی میت معامله سلمی (نموده که مثلا زمان آن برای ۳ماه دیگر باشد تا آنرا تحویل دهد
                - دیه مدت دار و موجل باشد (مثلا به گردن میت قتل خطأیی باشد (که شرعا باید در ظرف ۳سال آن را پرداخت کند
                - یا دیون مدت دار دیگری باشد
            - قول دوم به تفصیل
              - دیون سلم یا دیه موجل، حال نمیشود؛ اما دیون دیگر حال میشود
        - (وَ لا تَحِلُّ)
          - دیون حال نمیشود
            - قول مشهور
            - طلبکار
              - (لِمَوْتِ المالِکِ (طلبکار
                - سوال این است که اگر طلبکار مرد، ایا دیون حال میشود؟
                - نظر مشهور
                - حال نمیشود
                - قیل
                - مثل مدیون حال میشود
            - فروشنده زنده و ورشکسته
              - (وَلا تَحِلُّ الدُّیُونُ المُؤَجَّلَةُ بِحَجْرِ المُفْلِسِ)
                - امحجور شدن یعنی اجازه دخل و تصرف در اموال خود ندارد!
              - (خِلافاً لِابْنِ الجُنَیْدِ عَلَیْهِ السَّلامُ)
    - وَلِمالِکِ البَرّاحِ المُسَلَّمَةِ فِی المُفْلِسِ)
      - حد وسط مفلس شدن
      - دیون مدت دار
      - محل بحث
        - فروشنده مالی را به شخصی بفروشد
          - هنوز ثمن خود را دریافت نکرده ان خریدار ورشکست شود
        - فروشنده عین مال خود را در میان اموال او روشکسته ببیند
          - میتواند آنرا اخذ کند و از سائر طلبکاران مقدم میشود
          - چونکه از همه طلبکاران نسبت به آن سزاواتر است
      - اقوال در مسئله
        - متصله
          - ۱
            - (اِذا لَمْ تَزِدْ زِیادَةٌ مُتَّصِلَةٌ)
              - اگر آن مال فروخته شده در همان مدت دارای نما متصل شود
                - ← مثلا حیوان فروخته شده چاق شود ، بلند تر شود
              - فروشنده اجازه ندارد، ان زیادت را اخذ کند ، چون که ان زیادت در ملک ورشکسته رخ داده است
          - ۲
            - (وَ قیلَ: یَجُوزُ انْتِزاعُها (وَ إِنْ زادَتْ)
              - جایز و صحیح است که فروشنده؛ عین مال خود را با زیادت متصله بردارد
              - دلیل
                - چونکه این زیادت صفتی است که در اثر تلاش و مراقبت شخص ورشکسته حاصل نشده است
        - منفصله
          - ۳
            - (وَ لَوْ کانَتِ الزِّیادَةُ مُنْفَصِلَةً)
              - (لَمْ یَمْنَعْ)
                - بایع میتواند مال خود را با همان زیادت بردارد ولی آن زیادت مجانی نیست
                - آن زیادت مال مفلس است ، پس او با فروشنده شریک است
    - حد وسط
      - موت ، مال میت وافی نباشد
      - میت بدهکار
        - دارایی ها
          - برابر یا بیشتر از بدهی ها باشد
            - وَمَعَ الوَفاءِ
              - خواه
                - دارایی به اندازه بدهی باشد یا بیشتر
                - برخی فتوا دادند که حتما باید دارایی ها از بدهی ها بیشتر باشد
                - قبل اینکه بمیرد محجور شده است
                - خلاف برخی که اینجا تفصیل قائل شدند: اگر بعد از موت محجور باشد اشکال ندارد اما اگر قبل موت باشد اشکال دارد
              - دلیل
                - (مُسْتَنَدُ المَشْهُورِ صَحِیحَةُ أَبِی وَلّادٍ عَنِ (الصّادِقِ عَلَیْهِ السَّلامُ
              - قول مشهور
              - حکم
                - لِصاحِبِ العَیْنِ أَخْذُها فِی المَشْهُورِ
                - صاحب عین آن را اخذ میکند
                - عین مال اگر نزد بدهکار باشد
          - کمتر از میزان بدهی باشد
            - مَعَ القُصُورِ
              - وقالَ ابْنُ الجُنَیْدِ: یَخْتَصُّ بِها وَ إِنْ لَمْ یَکُنْ وَفاءً،
                - چه اموالش کفاف بدهی اش را بدهد چه ندهد
                - عین برای صاحب آن است
              - دلیل
                - قیاس به مسئله مفلس
                - روایتی است که به صورت مطلق حکم نموده است
                - این اطلاق هم شامل جایی است که اموال میت کافی برای اداء دین او باشد و هم برای جایی است که کافی نباشد
        - نقص در عین
          - (وَ لَوْ وَجَدَتِ العَیْنَ ناقِصَةً بِفِعْلِ المُفْلِسِ)
            - اگر مفلس به عین آسیب بزند
          - وَضَرَبَ بِالنَّقْصِ مَعَ الغُرَماءِ، مَعَ نِسْبَتِهِ إِلَی الثَّمَنِ
            - صاحب عین میتواند آن عین را اخذ میکند
            - میزان ارش آن نقص را هم از بدهکار اخذ کند
            - البته برای دریافت ارش در ردیف دیگر طلبکاران قرار میگیرد و بر آنها مقدم نیست
      - بدهکار
        - اقرار بدهکار
          - (وَ لا یُقْبَلُ إِقْرارُهُ فِی حالِ التَّفْلِیسِ بِعَیْنٍ)
            - مفلس از ناحیه حاکم شرع؛ ممنوع التصرف است
            - لذا این اقرار در مال غیر نافذ نیست
            - دلیل
              - لِتَعَلُّقِ حَقِّ الغُرَماءِ بِأَعْیانِ مالِهِ قَبْلَهُ
                - این اقرار در اینجا یک نوع تصرف مالی به حساب می آید
                - در حالی که حق طلبکار در عین مال وجود دارد قبل از اقرارش
          - (وَ یَصِحُّ)
            - (بِدَیْنٍ)
              - اقرار در مورد دین صحیح ست
            - دلیل
              - روایت
              - حکمت
                - چون دین روی ذمه میرود و ذمه نیز روی گردن فرد ست نه دیگری
                - اگر دین از عین مال کسر شود دیگر چیز برای باقی طلبکاران نمی ماند
                - اما در اینجا یک نفر به طلبکاران اضافه میشود که هم سهمی از طلب خود را می برند
          - (وَ)
            - (لِمَنْ تَعَلَّقَ الحَقُّ بِذِمَّتِهِ)
              - حق متعلق به اموال مفلس نمیشود و فقط روی ذمه مدیون میرود
            - فَلَا یُشارِکُ الغُرَماءَ، المُقَرُّ لَهُ
              - (المقرُّ له- کسی که مدیون به حقش اقرار کرده است(اقرار شده برای آن ا
                - کسی که مدیون به حقش اقرار کرده شریک سهم دیگر طلبکاران نمیشود
                - یعنی باید سهم آنها پرداخت شود بعد نوبت به او می رسد
            - (وَ)
              - المُشارَکَةُ
                - این اقرار نافذ ست و مقرّ له مثل دیگر طلبکاران می باشد
              - حدّی
                - (وَقَوَّی الشَّیْخُ رَحِمَهُ اللهُ)
                - دلیل
                - ۱
                - لِلْخَبَرِ
                - خبر «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» عام است و شامل اقرار به دین نیز میشود
                - ۲
                - وَلِعُمُومِ الْإِذْنِ فِی قِسْمَةِ مالِهِ بَیْنَ غُرَمائِهِ
                - تقسیم اموال شخص مفلس به حکم شارع بوده و این حکم عام بوده و شامل هر طلبکاری میشود
                - مقرّ له یکی از طلبکاران ست
                - ۳
                - لِلْفَرْقِ بَیْنَ الْإِقْرارِ وَ الْإِنْشاءِ
                - فَإِنَّ الْإِقْرارَ إِخْبارٌ عَنْ حَقٍّ سابِقٍ
                - حجر سبب منع تصرفات جدیدی میشود که با انشاء جدید رخ داده ست
                - اما اقرار خبر از حقی که قبلا بوده میدهد
                - ۴
                - وَ لِأَنَّهُ کَالْبَیِّنَةِ وَ مَعَ قِیامِها لا إِشْکالَ فِی الْمُشارَکَةِ
                - اقرار به مانند شهادت شاهد عادل عمل میکند
                - و مقرّله را در صف طلبکاران قرار میدهد
        - (وَیَمْنَعُ المُفْلِسَ)
          - افلاس یکی از مصادیق محجوریت است
          - مِنَ التَّصَرُّفِ
            - فِی أَعْیانِ أَمْوالِهِ
              - تصرف در عین شامل میشود
                - مفلس از همه این تصرفات منع شده
                - تصرفی که در مقابل آن عوض باشد
                - بیع
                - تصرفی که بدون عوض باشد
                - هبه غیر معوض
                - تصرفی که به نقل عین تعلق داشته باشد
                - بیع و هبه
                - تصرفی که به نقل منفعت تعلق بگیرد
                - اجاره دادن
              - خارج میشود
                - با قید تصرفات ابتدایی
                - تصرفاتی مثل خیار فسخ و عیب ،
                - زیرا اثر امر سابقی بر حجر بوده ست
                - وصیت کردن مفلس به مالی از اموال خود
                - با قید منافی با حق طلبکاران
                - تدبیر کردن مفلس مثلا وصیت کند غلامش آزاد شود
                - چون دین را اصل مال برمیدارند و تدبیر و وصیت را از ثلث مال لذا تصرف مفلس در وصیت جایز ست
            - وَ بَیْعُ
              - آن اموالی که قابلیت فروش دارد
                - آن اموالی که قابلیت فروش ندارد مثل وقف اجاره داده شده و از منفعتش استفاده میشود
            - وَ تَقْسِیمُ عَلَی الغُرَماءِ،
              - پول حاصل از فروش اموال بین طلبکاران تقسیم میشود
                - اگر کافی که بود که هیچ
                - اگر کافی نبود به نسبت طلب تقسیم میشود
          - دیون مدت داری که هنوز مدت آن نرسیده
            - (وَ لا یُدَّخَرُ لِلْمُؤَجَّلَةِ شَیْءٌ)
              - چیزی از اموال مفلس کنار گذاشته نمیشود
          - (وَ یُحْضِرُ کُلَّ مَتاعٍ فِی سُوقِهِ)
            - برای فروش اموال مفلس
              - باید هر کالایی را در بازار مخصوص به خود بفروشد
            - دلیل
              - فروختن کالا در بازار مخصوص خود مشتریان بیشتری دارد
              - قیمت دقیق تری برای آن کالا تعیین میشود
      - جمع بندی
        - افلاس ، حیات بدهکار← صاحب عین مالش را برداره
        - موت
          - بدهی بدهکار← صاحب عین نمیتواند برداردو مانند بقیه طلبکاران است ،
          - اگر عین مال آسیب دیده
            - عین مال میتواند برداره
            - اما برای ارش باید داخل صف طلبکاران برود
        - اقرار
          - به عین در حال تفلیس
            - قبول نیست
          - به دین در حال تفلیس
            - قبول ست
    - مدعی اعسار
    - محجور
    - حدّی
      - الفَصْلُ الثّانی - دَیْنُ العَبْدِ

کتاب الدین

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - المستعان بک یا صاحب الزمان عج الله تعالی
  - توضیحات
- اَلْقِسْمُ الثَّانِی - دَیْنُ الْعَبْدِ (حدقی)
  - اَلْأَوَّلُ الْقَرْضُ
    - مقدمه
    - تعریف قرض
    - شرایط قرض
    - احکام قرض
    - احکام مطلق دین
    - خرید و فروش دیون
    - اگر کافر ذمی مدیون به مسلمان باشد
    - نقد شدن دیون به وسیله موت یا حِجر
    - بدهکار
    - مدعی اعسار
      - مقدمه
        - در ادامه شهید به سه سوال پاسخ میدهد
          - اگر کسی بدهکار باشد و ادعا اعسار بکند کلامش ثابت است؟
          - آیا با اثبات اعسار، ذمه بدهکار بری میشود؟
          - در صورت اعسار، تحصیل مال(تکسب) برای پرداخت بدهی واجب است؟
      - (وَیُحْبَسُ لَوْ ادَّعَی الْإِعْسَارَ حَتَّی یُثْبِتَهُ)
        - مدعی اعسار تا اثبات ادعا توسط حاکم شرع حبس میشود
        - راه های اثبات اعسار
          - طلبکار اقرار به ادعای بدهکار کند
          - دو شاهد عادل که از وضعیت و بطن زندگی بدهکار مطلع هستند شهادت به فقر و تنگدستی او بدهند
            - شهادت مطلق باشد
            - شهادت همراه با ذکر علت باشد
        - مطلع بودن شاهد از بطن زندگی
          - در جایی است که اموال بدهکار منصحر در کالات و اشیاء خاصی نباشند
          - و الا اگر منحصر باشد، صرف اطلاع از ان اموال برای شاهدها کافی است
      - (فَإِذَا ثَبَتَ) إِعْسَارُهُ (خُلِّیَ سَبِیلَهُ)
        - در صورت اثبات اعسار از حبس خارج میشود
        - اقوال
          - اداى دين واجب ست يا نه؟
          - شهید ثانی
            - بر بدهکار واجب نیست که کسب کار کند
            - دلیل
              - آیه قرآن
                - ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة
            - (وَ عَنْ عَلِیٍّ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ)
              - إِنْ شِئْتُمْ فَآجِرُوهُ وَ إِنْ شِئْتُمْ اسْتَعْمِلُوهُ وَ هُوَ یَدُلُّ عَلَی وجوب التَّکَسُّبِ
          - وَ اخْتَارَهُ ابْنُ حَمْزَةَ وَ الْعَلَّامَةُ
            - تکسب بر بدهکار واجب ست
            - علامه حلی در مختلف
            - دلیل
              - روایت سکونی از امیر المومنین
                - اگر اثبات اعسار میشد حضرت وی را به طلبکار تحویل میداد
                - تا یا او را به کار بگیرند
                - یا اجاره دهند
          - وَ مَنَعَهُ الشَّیْخُ وَ ابْنُ إِدْرِیسَ
            - تکسب واجب نیست
            - دلیل
              - آیه قرآن
                - ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة
              - اصل برائت از وجوب تکسب می باشد
          - شهید اول
            - وَ الْأَوَّلُ اوجوب تکسب أَقْرَبُ
              - وجوب تکسب نزدیکتر به صواب ست
              - دلیل
                - بر کسی که قدرت ادا کردن دین دارد در صورت مطالبه طلبکار واجب ست ادا کند
                - کسی که توان تکسب دارد و قادر به ادای دین می باشد گرفتن زکات بر وی حرام ست
                - که از آیه مذکور خارج میشود
                - زیرا تنگدست محسوب نمیشود
                - البته کسب کاری که عادتا در خور شان او باشد
    - مجحور
      - سه عنوان در بحث داریم
        - مدیون
        - مفلس
        - محجور
          - *شخصی که اجازه دخل و تصرف در اموالش را ابتدائا ندارد*
      - شرایط محجور
        - (إِنَّمَا یُحْجَرُ عَلَی الْمَدْیُونِ إِذَا)
          - مدیون با سه شرط محجور میشود
            - قَصُرَتْ أَمْوَالُهُ عَنْ دُیُونِهِ
              - اموالش کمتر از دیونش شود. (ورشکسته شدن
              - اگر اموالش مساوی یا بیشتر باشد دیگر محجور نمیشود
            - (وَ طَلَبَ الْغُرَمَاءُ الْحَجْرَ)
              - طلبکاران ابن محجور شدن را از حاکم شرع طلب کنند.
              - (پس خودشان نمیتوانند بدون اذن حاکم ممنوعش کنند)
              - حاکم نیز از پیش خود نمیتواند حکم به محجوریت مدیون دهد
              - نکته
                - اگر دیون برای طلب کاری باشد که غائب ست حاکم حق ندارد منع تصرف کند
                - حاکم میتواند حکم به منع تصرف مفلس دهد
                - در صورتی که تمام دیون برای کسانی باشد که حاکم بر آنها ولایت دارد
                - صبی و مجنون
                - مقداری از دیون برای کسی باشد که حاکم ولایت دارد
                - صبی و مجنون
                - مقداری دیگر برای بقیه طلبکاران باشد که ممنوعیت تصرف را از حاکم شرع بخواهند
                - دلیل
                - حاکم بر اموال غایب ولایت دارد اما بر حقوق غایب ولایت ندارد
                - مثلا
                - اگر کسی اینجا نباشد، حاکم میتواند در ان اموال دخل و تصرف کند
                - اما حاکم نمیتواند یکی از حقوق که طلب حجر باشد را در صورت غیبت طلبکار تقاضا کند.
                - اگر چند نفر از غرما طلب حجر کنند و دیگران غرما طلب نکنند
                - علی الاقوی
                - اگر طلب آن عده از مال مفلس بیشتر یا مساوی باشد
                - میتواند حکم منع تصرف دهد
                - اگر طلب آن عده کمتر از مال مفلس باشد
                - نمیتواند حکم منع تصرف دهد
            - (بِشَرْطِ حُلُولِ الدَّیْنِ)
              - زمان آن دین ها حال شده باشد (نسبت آن دیون حال بیشتر از اموالش شود)
              - اگر تمام دیون یا بعضی از دیون مدت دار باشد
                - حاکم نمی تواند حکم به حجر دهد
              - اگر برخی حال باشد حاکم میتواند حکم به حجر دهد به شرطی که
                - اموال مفلس کمتر از دیون نقد باشد
                - طلبکاران آن مقدار دیون نقد درخواست حجر کنند
      - مستثنیات محجور
        - دَارُهُ
          - آنچه از نظر مقدار و چگونگی لایق شان اوست
        - خَادِمُهُ
        - وَ لَا ثِیَابُ
          - ثِیَابُ تَجَمُّلِهِ
            - لباس های زینتی
            - آنچه از نظر مقدار و چگونگی لایق شان اوست
          - نکته
            - اگر یکی از موارد بالا از نظر وصف کمیت و کیفیت بیشتر از شان مفلس باشد
            - باید به کیفیتی که در خور شان اوست تبدیل گردد
        - (وَظَاهِرُ ابْنِ الْجُنَیْدِ بَیْعُهَا)
          - طبق ظاهر قول ابن جنید
            - باید برای پرداخت دین این موارد را فروخت
          - (... وَاسْتُحِبَّ لِلْغَرِیمِ تَرْکُهُ وَ الرِّوَایَاتُ مُتَضَافِرَةٌ بِالْأَوَّلِ| لا تباع داره و)
            - گرچه بر طلبکار مستحب ست که او را مجبور نکند
        - اگر مفلس قبل تقسیم اموالش بمیرد
          - دو چیز مقدم میشود
            - کفن مفلس
            - هزینه تجهیز مفلس
    - مصنف
      - احکام مفلس را در کتاب دین بیان کرد زیرا
        - این احکام با دین مناسبت دارد گرچه عادت فقها بر جدا آوردن این احکام ست
        - به طور اختصار احکام را در یکدیگر درج کند